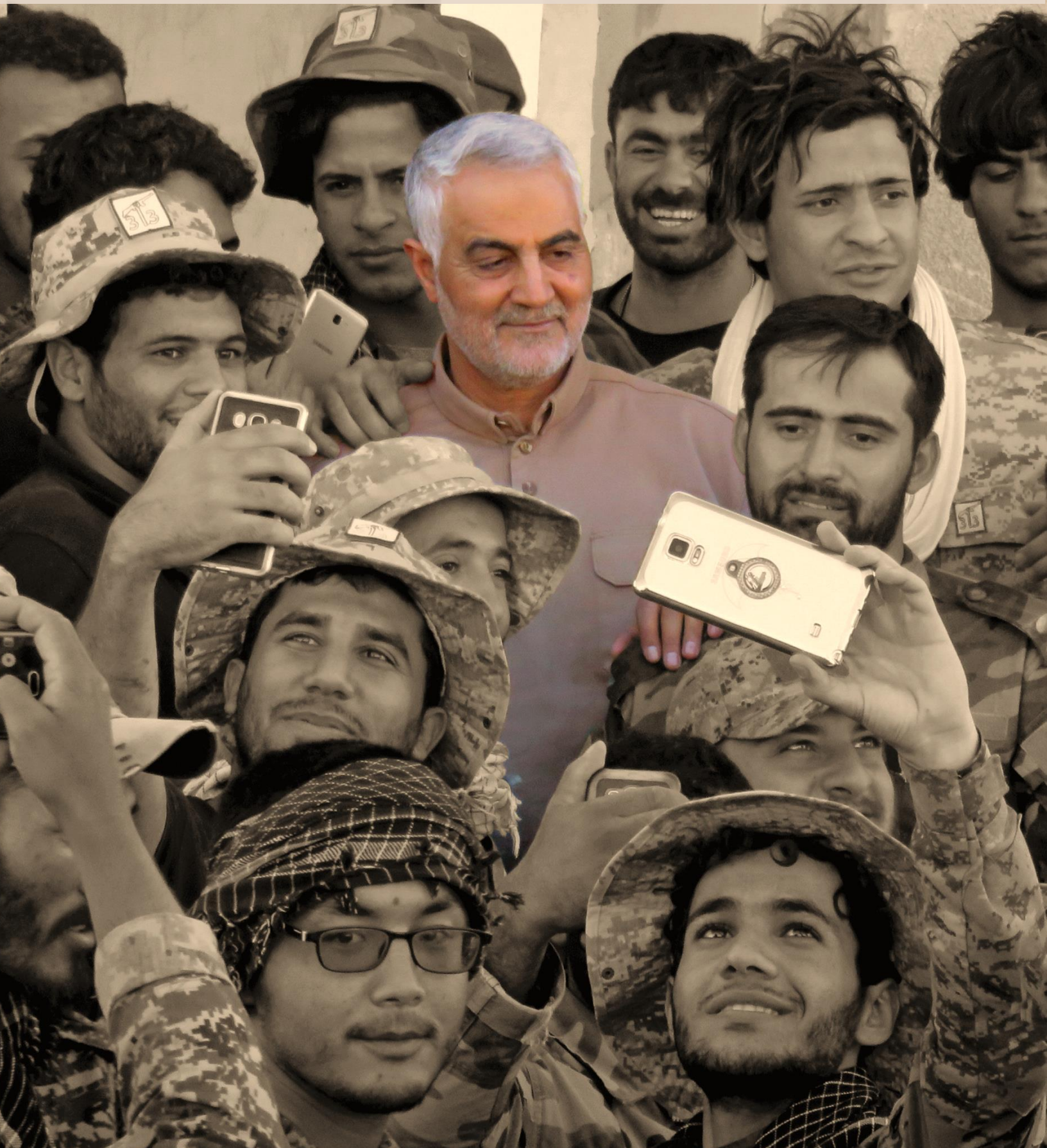


گاهنامه‌ی سیاسی فرهنگی اجتماعی انجمن اسلامی دانشکده شریعتی

سال چهارم، شماره سی و یکم، دی ماه ۱۴۰۳





گاهنامه‌ی سیاسی فرهنگی اجتماعی انجمن اسلامی  
دانشکده شریعتی

سال چهارم، شماره سی و یکم، دی ماه ۱۴۰۳

صاحب‌امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده دکتر شریعتی

مدیرمسئول و سردبیر: فائزه سرآبادانی

هیئت تحریریه: مرضیه عباسی، فائزه سرآبادانی، شکوفه جم کهق

طراح و صفحه آرا: لعیا محمدی



## جولان در سوریه

فائزه سرآبادانی

می‌گیرد. مقاومت، مانند درختی تنومند، با هر ضربه‌ای نه تنها استوارتر می‌شود، بلکه سایه‌اش بر سر مظلومان گسترده‌تر می‌گردد. این مسیر، راهی است که با هزینه‌های بسیار پیموده شده است. خون‌های پاک بر این زمین ریخته شده و خانواده‌هایی پدران، همسران و فرزندان‌شان را در این راه فدا کرده‌اند. قهرمانانی مانند سردار شهید حاج قاسم سلیمانی و دیگر مدافعان حرم، با جان خود مشعل این راه را روشن نگه داشته‌اند. خون این شهیدان هرگز بی‌اثر نخواهد ماند؛ بلکه چراغی خواهد شد که در دل تاریکی‌های ظلم، مسیر حق را برای نسل‌های آینده روشن می‌کند. جوانان غیور سوریه، که در خط مقدم این نبرد ایستاده‌اند، تنها نیستند. آن‌ها از حمایت برادران و خواهرانی در سراسر جهان اسلام برخوردارند که آماده‌اند هر لحظه به یاری‌شان بشتابند. محور مقاومت، تنها به یک کشور یا یک ملت محدود نیست؛ این محور، اتحاد تمامی ملت‌هایی است که در برابر ظلم و استبداد ایستاده‌اند. به خواست خداوند و با اتحاد ملت‌های مسلمان، روز آزادی سوریه نزدیک است. این مسیر، راهی است که با هر گام، پایه‌های ظلم را سست‌تر می‌کند و پیروزی حق را آشکارتر می‌سازد. ایمان ما به آینده‌ای روشن‌تر، استوارتر از گذشته است و مقاومت ادامه دارد؛ چراکه هرچه دشمن بیشتر فشار بیاورد، ایمان ما محکم‌تر و اراده‌مان استوارتر خواهد شد. این، وعده‌ای است که خون شهیدان و همبستگی مسلمانان آن را تضمین کرده است. روزی فرا خواهد رسید که تمامی ملت‌های تحت ظلم، با الهام از مقاومت، زنجیرهای اسارت را پاره کرده و آزادی خود را جشن بگیرند.

به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن فاصله داشت؛ از آغاز ماجرا تا به ظاهر پایان آن. از لحظه ورود تروریست‌های تحریرالشام به خاک سوریه تا سقوط دولت بشار اسد. نقشه‌ای که از همان ابتدا در اتاق‌های فرماندهی آمریکا و رژیم صهیونیستی با هدف تصرف سوریه، تحکیم جای پای آمریکا در منطقه و تضعیف محور مقاومت طراحی و هدایت شد. همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب نیز تأکید کردند، این دو رژیم کودک‌کش، توطئه‌گران اصلی این حملات بودند. پس از این اتفاق، رسانه‌های وابسته به غرب و آنان که اوپوزسیون‌های حکومت جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند و همواره دم از آزادی (بخوانید بی‌بند و باری) هستند، تلاش کردند تا با ارائه روایتی وارونه از حقیقت، جولانی و گروه تروریستی تحریرالشام را ناجیان سوریه معرفی کنند. در این پروپاگاندا، جولانی را رهبری معرفی کردند که آزادی را برای مردم به ارمغان آورده است، حال آنکه مردم سوریه در دولت بشار اسد با حجاب و بی حجاب، مسلمان و غیر مسلمان در کنار یکدیگر می‌کردند اما رفتارهای جولانی، مانند تذکرهای حجاب به عنوان اقدامی پدرانانه جلوه داده می‌شود، درحالی‌که دولت سابق سوریه، دیکتاتوری خوانده می‌شود. علاوه بر این، جریان‌های دشمن و رسانه‌های وابسته تلاش کردند با پاشیدن بذر یأس و ناامیدی، افکار عمومی را از حقیقت منحرف کنند. هدف آن‌ها این بود که تصویر مقاومت را مخدوش کرده و روحیه ملت‌ها را تضعیف کنند. اما آن‌ها از حقیقتی بزرگ غافل‌اند؛ مقاومت تنها یک حرکت نظامی یا سیاسی نیست، بلکه از اعماق ایمان، عشق به آزادی و عدالت سرچشمه





## وفاق در برابر فتنه

مرضیه عباسی

حماسه ۹۹ دی تجلی از روح بصیر مردم ایران و همچنین نمایانگر اتحاد، همبستگی، مقاومت و ولایت‌مداری این مردم نجیب و انقلابی بوده است. حماسه‌ای که به جهانیان علی‌الخصوص دشمنان این مرز و بوم ثابت کرد مردم ایران همیشه پشتیبان کشور و نظام مقدس اسلامی شان هستند و در زمان در ست، پا سخی کوبنده و حماسی به تهدیدات داخلی و خارجی می‌دهند و دشمن را ناگزیر به عقب‌نشینی می‌کنند. اتحاد به ویژه وحدت ملی یکی از مهم‌ترین لازمه‌های پیشبرد یک گروه یا یک ملت به سوی پیشرفت و جلوگیری از تهدیدات است. ۹۹ دی نمونه‌ای عالی از این وحدت است، با این پیام که، مردم ایران ممکن است در جزئیاتی مانند مسائل سیاسی، دینی و مذهبی تفاوتی‌هایی داشته باشند ولی در حمایت از ایران عزیز و پاسداری از این نظام با یکدیگر متحد و به معنایی دیگر برای پیشروی به سوی هدفی والاتر و منافع ملی کشورمان وفاق و همدلی دارند که این وفاق ملی نقشه‌های نفاق برانگیز دشمنان ایران اسلامی را نابود می‌سازد. بنابر گفته رهبر معظم انقلاب می‌بینیم که دشمن دونقطه اساسی را هدف قرار داده است؛ یکی وحدت ملی به کار می‌برد وحدت ملی را با تفرقه و نفاق میان گروه‌ها، قوم‌ها، مذاهب و... از بین ببرد. البته لازم به ذکر است بگوییم ما در بحث اتحاد میان مردم ضعف‌هایی داریم و در باب این موضوع غفلت‌هایی کردیم که به طور مثال نتیجه آن دخالت‌های دشمنان ایران، در فتنه ۸۸ بود که باز هم مردم ایران در زمان مهم توانستند آن

جنایتکاران را سر جای خود بنشانند. در آن بحبوحه شاهد آن بودیم که علاوه بر دست‌های خارجی، عده‌ای نیز در داخل کشور بر طبل اختلافات کوفته و کشور را به سوی آشوب هدایت می‌کردند. حال که دولت جدید روی کار آمده رویکرد خود را وفاق ملی می‌نامد و به قولی، گفتمان خود را دست کشیدن از اختلافات داخلی و همکاری در جهت حل مشکلات کشور بیان می‌کند که اتفاقاً این رویکرد بسیار با ارزش است؛ همانطور که حضرت آقا چندین بار در صحبت‌های گذشته‌شان به وفاق اشاره داشته‌اند، ما باید اتحاد دل‌ها و وحدت ملی داشته باشیم، اما با حضور اشخاصی که در فتنه ۸۸ دست داشتند در مسئولیت‌های گوناگون این دولت، نمی‌توان انتظار تحقق این شعار را داشت و چه بسا با حضور چنین افرادی و تصمیم‌گیری‌هایی که در طول عمر چند ماهه‌ی دولت شاهد آن بودیم بار دیگر کشور در آستانه‌ی آشوبی دیگر قرار بگیرد. تصمیم‌گیری‌هایی چون قطعی‌های مکرر برق، افزایش شدید قیمت دلار و طلا، تورم بالا و... می‌تواند تهدیدی جدی علیه اتحاد کشور باشد و سبب نفوذ بیگانگان و هرج و مرج در کشور شود. تحقق وفاق و اتحاد ملی با به کارگیری افراد شایسته‌ای محقق می‌شود که تصمیمات درستی گرفته و با در نظر گرفتن مستضعفان جامعه از دمیدن جریان‌های بیگانه در شیپور نفاق جلوگیری می‌کنند.

## مصاحبه با محدثه زارع جانباز حادثه تروریستی کرمان

مصاحبه کننده: شکوفه جم کهق

### ۱. برای اولین سوال دوست داریم کمی از خودتون برامون بگید.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ به نام آن که فرصت داد ما را...

محدثه زارع هستم، مشاور مدرسه، دانشجوی مقطع ارشد مشاوره، و با افتخار مریض حاج قاسم؛ این لقبی بود که توی بیمارستان کرمان گرفتم؛ زمان حادثه، مجروحان با افراد بیمار داخل بیمارستان قاطی شده بودن، یکی از پرستارا اومدن بالا سرم و پرسیدن مریض این جایی یا مریض حاج قاسم؟ دیگه کلمات رو نفهمیدم چطور ادا کردم... و بعد نشستیم به گریه کردن از این که شاید لایق این صفت نبودم...

### ۲. چیشد که سال گذشته تصمیم گرفتید به زیارت مزار شهید

سپهبد سلیمانی برید؟

پوستر راهیان مقاومت را در گروهها دیدم و چون سال گذشته موفق به حضور در آن نشده بودم، تصمیم گرفتم امسال بروم. این موضوع برایم مهم بود، چرا که سال آخر دانشگاه بودم و نمی‌خواستم هیچ رویدادی را از دست بدهم. همچنین با توجه به اینکه بعد از آن مشخص نبود آیا فرصتی برای زیارت مزار حاج قاسم پیدا خواهد کرد یا نه، این تصمیم برایم ضروری تر شد.

### ۳. با چه کسانی راهی این سفر شدید؟

۳. بعضی همسفرانم از بچه‌های حوزه علوم اسلامی دانشگاه، بعضی از بچه‌های بسیج و تعدادی هم از همسفرهای راهیان نور بودند. عده‌ای را هم کلاً نمی‌شناختم، از جمله شهید فائزه رحیمی که زمانی که نامش را جز مسئولان اتوبوس دیدم برایم کمی آشنا بود.

### ۴. کمی از روز حمله تروریستی به کرمان برامون بگید.

عصر روز قبل از حادثه روز حرکت ما بود، دو اتوبوس از دانشگاه ما می‌رفت که اتوبوس ما و شهیده رحیمی با ۴ ساعت تاخیر حرکت کرد. در این مدت در اتاق بسیج جمع شده بودیم و شوخی می‌کردیم. با این حال شهیده رحیمی مودب روی دوزانو نشسته بود. زهرا دوست صمیمی شهید که در بیمارستان همراه من بود، برگه‌ای را جلوی ما گذاشت که عکس مزار حاج قاسم در بالا و در زیرش با رنگ قرمز نوشته شده بود: «سلام ما را برسان..»

برایم سوال شد که چه کسی باید سلام ما را به چه کسی برساند؟ که بعدها که به خانه شهید رفتیم پاسخ سوالم را یافتیم؛ بر کتیبه‌ای روی دیوار نوشته شده بود: «دختر حاج قاسم، سلام ما را به محضر حضرت زهرا س برسان»... در مسیر مولودی‌هایی برای ولادت حضرت زهرا س پخش می‌شد که ویدیوهایش هنوز هست. دوستان یکی از بچه‌ها با یک کیک کوچک و کبریت برایش تولد گرفتند که در آخر یکی از بچه‌ها گفت: انشالله سال دیگه همین جمع، کربلا! شهید رحیمی در اینجا می‌گوید: «ایشالا آزادی قدس!!!» و بار دیگر آن را تکرار می‌کند. در مسیر زهرا بلند پرسید: شهید دانشجو معلم تهرانی که خانم باشد را می‌شناسید؟ شهیده فائزه گفت: شهیده ناهید احمدی مقدم! زهرا گفت نه ایشون اهل خرم آباد؛ و کسی نمی‌دانست آن شهید خود ایشان خواهد بود. اواسط مسیر اتوبوس ما خراب شد، دیگر بهتر از این نمی‌شد و دوباره چندین ساعت تاخیر اتفاق افتاد. آنجا من فهمیدم که هر اتفاقی توسط خدا مقدر شده باشد در زمان خودش می‌افتد؛ و مثلاً اتوبوس دیگر در زمان حادثه اصلاً آنجا نبود. بالاخره با کلی سختی رسیدیم؛ وقتی اتوبوس از جلوی مسیر منتهی به گلزار شهدا رد شد واقعاً از این همه جمعیت تعجب کردم، و واقعا بالیدم!!! در ابتدا از موکبی یک شربت گرفتیم که آنجا فائزه به دوستانش می‌گوید: بخورید که این شربت شهادته!! وارد مسیر اصلی که شدیم جای سوزن انداختن نبود. آمدیم از وسط خیابان رد شویم که صدای بلندی از سمت چپ شنیدم و چیزی مانند ترکیدن ترقه به پایین شلوارم خورد. لحظاتی نمی‌دانستم که باید چه کنم. دوستم که جلوی من بود شروع به دویدن کرد و من هم پشت او دویدم. به سمت موکب آن طرف خیابان رفتیم و برگشتیم و به محل حادثه نگاه کردیم. دوستانم از خون‌های جاری روی زمین و مردمی که در آن لحظه روی زمین افتادند، می‌گویند، اما من هیچ چیز از آن صحنه‌ها یادم نمی‌آید؛ گویی از حافظه‌ام پاک شده است... فقط دود زیادی به هوا خاسته بود. در آن زمان تازه بعد از طوفان الاقصی جنگ غزه شدت گرفته بود و من در آن لحظات واقعاً حال آنها و برای چند لحظه امنیت نداشتن را درک کردم؛ قیامتی شده بود، هیچ جای امنی نبود و نمی‌دانم چرا هر لحظه منتظر بودم بمب بعدی روی سرمان فرود آید.

چندین بار از این طرف و آن طرف حرف‌هایی شنیدم اما با خود می‌گفتم شایعه است، اشتباه است و...، نمی‌خواستم شهادت فائزه را باور کنم و همچنان امید‌واهی داشتم. با ویلچر جا به جا می‌شدم و دکترهای مختلفی من را معاینه می‌کردند و حتی تا اتاق عمل هم رفتم اما مریض‌های بسیار از من بدحال‌تر بودند.

### ۶. خانوادتون چطور مطلع شدن و عکس‌العملشون چی بود؟

چندین بار با آن‌ها تماس گرفتم و گفتم که حالم خوب است و یش بچه‌ها هستیم؛ البته سعی کردم اصلاً دروغ نگویم. از اینکه آنها ماجرا را نمی‌دانند اضطراب شدیدی بر دوشم بود. بالاخره در فرودگاه دو سه ساعت قبل از دیدار سرپرست دانشگاه به من گفت که باید حتماً به آنها اطلاع دهم چون برایشان بالاخره مسئولیت داشت و شاید بخواهند من را به بیمارستان ببرند. تماس تصویری گرفتم و با دست و پای لرزان سعی می‌کردم لبخند بزنم و این سخت‌ترین کار بود. گفتم موقع دویدن چیزی به پایم خورده و دوربین را روی پای باندپیچی شده‌ام گرفتم. چشم‌هایشان گرد شد اما خود را به بی‌خیالی زدم و گفتم چیزی نشده... . اینکه با هواپیمای قبلی پدر فائزه مجبور شده بودند بدن بی‌جان فرزندشان را تحویل بگیرند، آتشم می‌زد. کمی مانده بود که آنها را بینم درخواست کردم که خودم راه بروم چون نمی‌خواستم مرا ناگهان روی ویلچر ببینند. با سختی بسیار زیاد تلاش کردم راه بروم... مرا که دیدند با خنده و نگرانی جلو آمدند و به سمت پایم رفتند؛ کمی خیالشان راحت شد. در مسیر هنوز در شوک بودند و همه‌اش سوال می‌پرسیدند.

### ۷. بعد از این اتفاق آیا حمایتی از سمت دولت برای مجروحان و جانبازان وجود داشت؟

۷. گویی برای برخی مجروحین بدحال‌بله، مواردی در نظر گرفته بودند. اما برای بنده راستش خیر، فقط لطف مسئولان بسیج و دانشگاه و... بود تحت عنوان دیدار کردن و هدیه دادن. من که دلم نمی‌آمد بخواهم از تسهیلاتی استفاده کنم چون خود را لایق نمی‌دانستم، اما خانواده که تماس‌هایی گرفته بودند، در نهایت درصدی تعلق نگرفت.

### ۵. بعد از این حمله چه اتفاقی براتون افتاد؟

حس کردم جوراب و کفشم دارد خیس می‌شود؛ با هراس شلوارم را بالا زدم و دیدم از زخمی روی مچ پایم همینطور خون می‌ریزد. به طرف جنگل مانندی در کنار خیابان رفتیم، نشستیم و با ترس پایم را نگاه کردم، انگشت‌هایم را تکان می‌دادم بینم تکان می‌خورد یا نه! روی زخم دست کشیدم و گوشت پایم را حس کردم. فقط می‌دانستم باید خون را بند بیاورم. صدای آمبولانس‌ها که پشت هم می‌آمدند و همه‌همه قطع نمی‌شد. دردم شروع شده بود و ناله می‌کردم؛ تلفن‌ها آنتن نمی‌داد و دوستانم نمی‌دانستند باید چه کنند. یکی از بچه‌ها که روی بینی‌اش خونی بود (آن لحظه فکر کردم از جایی پاشیده شده اما ترکش بود و خدا را شکر به چشم او نخورده بود) میان گریه خندید و گفت اون شربت شهادت بود. با درد بسیار زیاد دوستانم کمک کردند و به سمت خیابان رفتیم. آمبولانس‌ها فقط فرصت داشتند افراد روی زمین با اوضاع وخیم را ببرند. پلیس‌ها ماشینی را نگه داشتند و ایشان ما را به درمانگاه رساندند. به دوستانم گفتم هیچ چیز به خانواده‌ام نگویند. گویی در راه از محل انفجار دوم رد شده بودیم. بیمارستان...! وای از بیمارستان... همینطور تخت‌های خونی از جلویم رد می‌شد. زهرا چادرش را جلویم گرفته بود تا نبینم. و ناگهان شروع به قرآن خواندن کرد! چه انتخاب خوبی... کمی آرامش گرفتم. تا چندین ساعت همینطور قلبم تند می‌زد و آرام نمی‌شد. عزاداری خانواده و اطرافیان مجروحان که احتمالاً شهید شدند، جگرم را می‌سوزاند... قلبم داشت آتش می‌گرفت. تا فردا که در بیمارستان‌ها بودم برای درد دیگران چندین بار گریه کردم. بچه‌ها موبایل‌م را نمی‌دادند تا از شهادت شهیده رحیمی با خبر نشوم. سردار سلامی، خانم زینب سلیمانی دختر حاج قاسم و دیگر مسئولان و به خصوص خادمان حرم امام رضا ع با پرچم ایشان به ما سر زدند. سوزان‌تر از درد پایم درد در قلبم بود. با زهرا تماس گرفتند و از حال فائزه جويا شدند، خانواده‌اش می‌گفتند کسی موبایلش را برداشته و گفته او شهید شده است... اما ما باور نمی‌کردیم. زهرا می‌گفت: فائزه این قدر زرنگه! من می‌دونم الان نشستته داره خوراکیشو می‌خوره. راست می‌گفت؛ او از همه ما زرنگ‌تر بود؛ آنقدر که گوی سعادتم را ربود. چندین ساعت او گم شده بود و کم‌کم کوه امیدم خراب می‌شد، شب شده بود....



البته با آن پا نمی‌توانستم در هر صورت اما خوب ما مثل شهید رحیمی و حاج قاسم آنقدرها هم شجاع نبودیم...

اما اگر از مردم شهادت طلب کرمان و ایران بخواهم بگویم، در ویدیوهای زنده پس از حادثه مشخص بود که جمعیت آنجا حتی چند برابر هم شد؛ به معنای واقعی به قول حاج قاسم ما ملت شهادتیم! ما واقعا ملت امام حسینیم...:

ملتی که شهادت برایش افتخاره، رو از هیچ چیز نمی‌تونن بترسونن.. برای ظهور آقا خیلی دعا و به خصوص کار کنید رفقا.

ما ها اینجا ییم تا سربازی کنیم، موندیم تا مسئولیت‌هامون رو انجام بدیم، کم نذارید بچه‌ها!!!

## ۸. در آخر باتوجه به حادثه‌ی تلخی که برای شما اتفاق افتاد،

### باز هم برای زیارت مزار سردار به خصوص در روز سالگرد

#### شهادتشون به کرمان میرید؟

بله حتماً اگر ایشان و شهدای کریم کرمان بطلبند، (این را هم اضافه کنم که دوستم قبل از حادثه در مسیر می‌گفت شهدای کرمان خیلی با کرامت و فضیلت اند، حاج قاسم با آن مقام هر کجا اراده می‌کردند دفنشان می‌کردند اما ایشان گلزار شهدای کرمان را برای تدفین خویش وصیت کردند، حتما علتی دارد...);

اتفاقاً بعد از این اتفاق بسیار دلتنگ بودم و هستم... البته یک بار بعدها بعد از آن ماجرا زیارت نصیبم شد. برای امسال نیز دوست داشتم بروم اما با دو سه گروه که هماهنگ کردم همه‌شان لغو شد و قسمتم نشد.

البته این را بگویم که فردای حادثه یکی از مسئولان پیشنهاد زیارت را به من و همراهم داد اما راستش لحظه‌ای در قلب خود ترسیدم و هنوز بابتش شرمسارم...



آن مردی که می‌رود جلوی دشمن و واهمه نمی‌کند و در همه‌ی میدان‌ها نه خستگی می‌فهمد، نه سرما می‌فهمد، نه گرما می‌فهمد، این اگر چنانچه در درون خودش در آن جهاد اکبر پیروز نشده بود، این جور نمی‌توانست جلوی دشمن برود.

رهبر معظم انقلاب ۱۳/۱۰/۱۳۹۸